



درس خارج فقه نکاح جلسه ۵۳۷

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

نظم کتاب نکاح شرایع مرحوم محقق - همان طوری که بارها ملاحظه فرمودید - در چهار فصل است و فصل چهارم هم پنج بخش را زیر مجموعه خود دارد؛ فصل اول «نکاح دائم»، فصل دوم «نکاح منقطع»، فصل سوم «نکاح عبید و إماء»، فصل چهارم «احکام نکاح» است، این فصل چهارم که «احکام نکاح» است پنج بخش را زیر مجموعه خود دارد: بخش اول «عیب و تدلیس» است که به وسیله نکاح فسخ می شود، بخش دوم «مهریه» است که احکام فراوانی داشت، بخش سوم «تقسیم و نشوز و شقاق» است، بخش چهارم «اولاد» است که فعلاً محل بحث است دو قسمت است: یک بحث در این است که چه زمانی ولد به والد و والده خود ملحق می شود؟ شرط لحوق ولد به والد و والده چیست؟ بخش دوم مربوط به احکام ولادت است؛ بچه که به دنیا بیاید عقیقه او چیست؟ رضاع او چیست؟ و حضانت او با کیست؟ بخش پایانی که بخش پنجم کتاب نکاح است مسئله «نفقات» است که نفقه فرزندان بر پدر و مادر و همچنین نفقه پدر و مادر بر فرزندان واجب است.

در جریان «ولادت» - همان طور که قبلاً ملاحظه فرمودید - بعضی از احکام مربوط به ولادت بود که مثلاً نام گذاری بکنند، اذان و اقامه بگویند و مانند آن؛ اما اینکه نامحرم در کنار مادر نباشد، این جزء احکام عامه محرم و نامحرم است اختصاصی به بحث «ولادت» ندارد. در جریان «رضاع» هم «بشرح ایضاً»؛ در جریان «رضاع» دو

سلسله مسایل مطرح است یک سلسله مسایل مخصوص «رضاع» است، یک سلسله مسایل اصلاً به باب «رضاع» ارتباطی ندارد، پدر باید هزینه را بپردازد این کاری به مسئله «رضاع» ندارد چون کودک واجب النفقه پدر است کودک مثل فرزند بزرگسالی که «لا مال له» واجب النفقه پدر است و نفقه کودک در دوران زایمان همان شیر است این جزء احکام مختصه «رضاع» نیست همان طوری که در هنگام ولادت وقتی کسی بخواهد مادر بشود نامحرم حضور ندارد این جزء مختصات مسئله «ولادت» نیست یک اصل کلی است که نامحرم نباید حضور داشته باشد، اینجا هم اصل کلی است مربوط به خصوص مسئله «رضاع» نیست کودک مثل فرزند بزرگسالی که «لا مال له» واجب النفقه پدر است و نفقه کودک در دوران کودکی شیر است. این یک مطلب است.

مطلب دیگر این است که آیات قرآن کریم دو گونه مسئله اقل و اکثر حمل را بیان کرده است گرچه آیات آن دو طایفه‌ای که اقل و اکثر حمل را بیان می‌کنند مستقیماً درباره مجموع دوران رضاع و دوران حمل است لکن از جمع آیات «بعضها ببعض» اقل و اکثر حمل به دست می‌آید. در بخشی از آیات دارد: ﴿يُرْضِعَنَّ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ﴾<sup>۱</sup> که دوران کامل رضاع دو سال است، در بخشی از آیات دارد: ﴿وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾<sup>۲</sup> یعنی مجموع بارداری و مجموع شیردادن سی ماه است به قرینه اینکه فرمود: ﴿يُرْضِعَنَّ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ﴾ دوران رضاع کامل دو ساله است اگر این دو سال که ۲۴ ماه است از سی ماه کم شود معلوم می‌شود که اقل حمل شش ماه است برای اینکه دارد: ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ﴾ دو سال تمام یعنی ۲۴ ماه دوران شیر دادن کامل کودک است که دوران فصال است اما آن آیه که دارد: ﴿وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾ فصال که دو سال بود از این معلوم می‌شود که اقل حمل شش ماه است از مجموع این دو آیه بر می‌آید که اقل حمل شش ماه

۱. سوره بقره، آیه ۲۳۳.

۲. سوره احقاف، آیه ۱۵.

است. آن قصه وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) که از دست آن جلّاد آن شخص را نجات داد از همین جمع بین دو طایفه آیات بود.<sup>۱</sup>

پس یک طایفه از آیات دارد که مجموع دوران شیرخوارگی و دوران بارداری سی ماه است که ﴿وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾، یک طایفه دارد که دوران فصال که دوران شیرخوارگی است کامل باشد دو سال است یعنی ۲۴ ماه که ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ﴾ این می شود ۲۴ ماه، این ۲۴ ماه اگر از آن سی ماه کم شود می شود شش ماه پس معلوم می شود که اقل حمل شش ماه است. اما روایاتی که دارد اگر کمتر از ۲۴ ماه بود ۲۱ ماه بود هم کافی است ولی کمتر از ۲۱ ماه اگر بشود جور به ولد است این ناظر به اکثر حمل است.<sup>۲</sup> اگر آیه دارد که مجموع دوران بارداری و شیرخوارگی سی ماه است و اگر روایت دارد که کمتر از ۲۱ ماه شیر ندهید، ۲۱ ماه را که از سی ماه کم کنیم می شود نه ماه پس معلوم می شود که اکثر حمل نه ماه است. شواهد دیگری در اقوال دیگری هم هست ولی ظاهر این جمع بندی های آیات همین است.

پس از مجموع این چند تا آیه با آن روایت بر می آید که اکثر حمل نه ماه است و اقل حمل شش ماه است. این تحدید و مرزبندی در اسلام به سه قسم تقسیم می شود: یا مرزبندی دو جانبه بالا و پایین اقل و اکثر است، یا مرزبندی یک جانبه است، مرزبندی یک جانبه یا به طرف اقل است دون اکثر یا به طرف اکثر است دون اقل. همیشه منطقی فکر کنید و منطقی حرف بزنید! اگر خواستید حصر عقلی داشته باشید بگویید نه بیش از این است و نه کمتر، اگر دو ضلع است همان «منفصله حقیقه» کافی است و اگر بیش از دو ضلع بود إلا و لابد باید بیش از یک منفصله باشد، چون «منفصله حقیقه» که هم جمع آن محال است و هم رفع آن محال برای اینکه مقدم و تالی

۱. مناقب آل ابی طالب (ابن شهر آشوب)، ج ۲، ص ۳۶۵؛ «وَكَانَ الْهَيْئُ فِي جَيْشٍ فَلَمَّا جَاءَتْ أُمُّ رَأْتُهُ...».

۲. الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۶، ص ۴۰؛ «الرَّضَاعُ وَاحِدٌ وَعِشْرُونَ شَهْرًا فَمَا تَقْصُّ فَهُوَ جَوْزٌ عَلَى الصَّبِيِّ».

نقیض هم هستند و ما بیش از یک نقیض که نداریم. اگر در «منفصله حقیقه» می‌گویند جمع هر دو محال و رفع هر دو محال برای این است که مقدم و تالی نقیض هم هستند. اگر کسی خواست حصر عقلی کند که ما بیش از این نداریم و آن حصر دو ضلعی بود با یک «منفصله حقیقه» حل می‌شود، اگر آن حصر سه ضلعی بود إلا و لابد باید بیش از یک منفصله باشد برای اینکه ما «منفصله حقیقه» سه ضلعی نداریم، «منفصله حقیقه» چون مقدم و تالی از نقیضین تشکیل می‌شود، یک؛ و شیء بیش از یک نقیض ندارد، دو؛ اگر حصر عقلی بیش از سه ضلع داشت إلا و لابد باید به بیش از یک «منفصله حقیقه» حل شود. حصرها در این قسمت‌های اسلامی یا هم به طرف بالا است و هم به طرف پایین که نه کمتر از این است و نه بیشتر از آن نظیر مسئله «عادت زنانه» که نه کمتر از سه روز است و نه بیشتر از ده روز، این تحدید طرفین است که هم از طرف اقل محدود است و هم از طرف اکثر محدود است؛ یا تحدید به طرف اقل است نه به طرف اکثر، در مسافت که می‌گویند هشت فرسخ باشد یعنی کمتر از هشت فرسخ نباشد بیشتر از هشت فرسخ هر چه شد، شد، این نسبت به مازاد از هشت فرسخ که حدی ندارد، این تحدید به لحاظ اقل از هشت فرسخ است که کمتر از هشت فرسخ نباشد؛ یا تحدید به لحاظ اکثر است که کمتر می‌شود اما اکثر از این نمی‌شود، در قرآن فرمود ما جزای کفار و ملحدان و مانند آن را ﴿جَزَاءٌ وَفَاقًا﴾<sup>۱</sup> یعنی بیش از عمل آنها ممکن نیست ما کیفر کنیم البته کمتر ممکن است، عفو ممکن است تخفیف ممکن است، در جریان ﴿جَزَاءٌ وَفَاقًا﴾ یعنی وفاق نسبت به اکثر یعنی بیش از این نخواهد بود اما نسبت به کمتر ممکن است کیفر کنیم.

در جریان «رضاع» از نظر اقل حمل و اکثر حمل، دو طرف محدود است نه کمتر از شش ماه انسان یقین دارد که کودک متعلق به پدر است نه بیشتر از اکثر حمل، حالا اکثر حمل یا نه ماه است یا ده ماه به هر حال از آن مقداری

۱. سوره نبا، آیه ۲۶.

که تعیین شده از آن بیشتر نیست، این تحدید طرفینی است، «رضاع» هم به وسیله این اقل حمل و اکثر حمل مرزبندی شده است که یا کمتر از این است یا بیشتر از آن ولی قدر مسلم مسئله این است که تأمین رضاع به عهده پدر است.

مطلب بعدی این است اگر ما دلیلی داشتیم در زمانی که زن و شوهر هستند طلاق حاصل نشد زن حق دارد در برابر شیر دادن فرزند خود از شوهر خود اجرت بگیرد، اگر چنین چیزی ما داشتیم یقیناً در زمان طلاق چه طلاق رجعی و چه طلاق بائن به طریق اولی<sup>۱</sup> می‌تواند وقتی همسر او بود واجب النفقه او بود می‌توانست اجرت بگیرد وقتی طلاق گرفت مخصوصاً طلاق بائن به طریق اولی<sup>۱</sup> است و اما در سوره «طلاق» راجع به اجرت‌گیری بعد از طلاق است، اگر مطلقه شد و اجرت گرفت این دلیل نیست که در زمان همسری هم می‌تواند ولی مانع هم نیست اگر دلیلی داشتیم که در زمان همسری هم می‌تواند اجرت بگیرد این مانع نیست چون مثبتین‌اند اینکه حصر نمی‌کند بگوید که اجاره کردن و اجرت‌گیری إلا و لابد در زمان طلاق جایز است! بلکه دارد مطلقات اگر فرزندان را شیر دادند اجرتشان را بدهید. بنابراین اگر در زمان زوجیت دلیل داشتیم که در زمان زوجیت می‌تواند اجرت بگیرد، در زمان طلاق به طریق اولی<sup>۱</sup> است؛ اما اگر در زمان طلاق دلیل داشتیم به اینکه می‌تواند اجرت بگیرد منعی ندارد از اینکه در زمان زوجیت هم بتواند اجرت بگیرد.

مسئله‌ای که قرآن مطرح می‌کند این است که او می‌تواند اجرت بگیرد؛ اما ﴿لَا تُضَارُّ وَالِدَهُ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ﴾<sup>۱</sup> اگر چنانچه او دستمزد سنگینی می‌خواهد شوهر می‌تواند با اجرت کمتری برای کودک دایه‌ای بگیرد. مسئله افضل بودن و به تعبیر مرحوم صاحب جواهر «أبرک» بودن یعنی برکت آن بیشتر است<sup>۲</sup> این تعبیر

۱. سوره بقره، آیه ۲۳۳.

۲. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۱، ص ۲۸۳؛ «و یستحب أن یرضع الصبی بل المولود بلبن أمه فهو أبرک و أفضل من غیره لأنه أقرب إلى مزاجه».

«أَبْرَك»ی که در جواهر دارد یعنی برکت شیر مادر نسبت به فرزند از دایه‌های دیگر بیشتر است که حرفی در آن نیست روایت هم داریم شاید هم بخوانیم که شیر مادر افضل است برکت بیشتری دارد،<sup>۱</sup> او چند ماه در رحم مادر بود از همان راه تغذیه شد با خلق و خوی مادر آشنا شد، این افضل بودن حرفی در آن نیست؛ اما ﴿لَا تُضَارُّ وَالِدَهُ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ﴾ اگر او اجرت خیلی کم بخواند بر او لازم نیست و اگر اجرت بیشتری بخواند بر شوهر لازم نیست؛ لذا این گونه از موارد را خود قرآن به صورت کلی بیان کرده و روایات هم در شرح آنها وارد شده است.

در سوره مبارکه «بقره» آیه ۲۳۳ آنجا این مطالب آمده است فرمود: ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ﴾ کمتر از این می‌شود ولی بخواند به رضاع کامل برسد همین است؛ اما ﴿وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ﴾ که اشاره شد این حکمی که می‌گویند اجرت رضاع کودک به عهده پدر است این حرف تازه‌ای نیست چون نفقه به عهده اوست و نفقه او در زمان کودکی همان شیر است چه اینکه فرمود: ﴿وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارُّ وَالِدَةُ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ﴾ هیچ کدام آسیب نمی‌بینند اگر اجرت زیاد است پدر می‌تواند دایه بگیرد، اگر چنانچه اجرت کمتر است مادر می‌تواند دایه بچه دیگر بشود و بچه خود را شیر ندهد و خودش را از آن راه تأمین بکند، هیچ کدام آسیبی نمی‌بینند. در بخش‌های دیگر دارد ﴿وَإِنْ تَعَاَسَرْتُمُ فَمَنْزِلُكُمْ فَتَرْضِعْ لَهُ أُخْرَى﴾<sup>۲</sup> اگر هزینه خیلی سنگین است دایه دیگری بگیرید این است. در بعضی از نصوص دارد ائمه (علیهم السلام) فرمودند این طور نباشد آن دایه یا مادر یک پستان را در کام او بگذارد هر دو پستان را، برای اینکه یکی به منزله غذا است و یکی به منزله خورشت غذا است، این دو تا پستان یک طور شیر

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۶، ص ۴۰؛ «مَا مِنْ لَبَنٍ يُرَضَّ بِهِ الصَّبِيُّ أَغْظَمَ بَرَكَهً عَلَيْهِ مِنْ لَبَنِ أُمِّهِ».

۲. سوره طلاق، آیه ۶.

ندارد یکی برای اصل غذا است یکی برای تحلیل غذا و تأمین غذا یا پُر برکت شدن غذا است، فرمودند هر دو پستان را در کام کودک بدهید<sup>۱</sup> ولی درباره شخص پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این است که برای ایشان دایه آوردند، حضرت وقتی پستان دایه را می‌گرفت فقط یک پستان را می‌گرفت هر دو پستان را نمی‌گرفت،<sup>۲</sup> سیره‌نویسان خیلی تحقیق کردند که برای چه فقط یک پستان را می‌گیرد! به هر حال فهمیدند که چون هم‌شیر دارد خواست بفرماید که آن پستان دیگر سهم آن برادر شیری من است؛ منتها تحلیل سیره‌ای کمتر در اینها هست البته بخشی از اینها هست، در این سیره‌نویسان بعد از جریان جنگ «بدر» همین ابن هشام و دیگران نقل کردند که قریش تصمیم گرفتند که کسی بر قتل‌های خود گریه نکند، هیچ! نمی‌دانستند برای چه؟ بعد از اینکه در جنگ «بدر» شکست خوردند و این همه کشته دادند و کشته‌هایشان در قلیب بدر افتاد تصمیم گرفتند که برای کشته‌هایشان هیچ گریه نکنند و این حکم هم از طرف همان جائران مکه اجرا می‌شد. یک وقت در خانه‌ای دیدند صدای گریه می‌آید بررسی کردند دیدند پیرزنی دارد گریه می‌کند خیال کردند که این پیرزن برای کشته‌های خود دارد گریه می‌کند گفتند مگر نمی‌دانی گریه بر قتل‌های «بدر» ممنوع است؟! گفت من برای پسرم گریه نمی‌کنم شترم که وسیله ارتزاق من است گم شده و نیامده، دارم گریه می‌کنم و گرنه برای بچه‌ام حق گریه ندارم و گریه هم نمی‌کنم.<sup>۳</sup> این را نمی‌دانستند که برای چیست فقط دستور داده بودند که گریه نکنید! آن خوی درندگی اینها باعث شد که گفتند این عقده بماند بماند تا ما در جنگ بعدی که هست جبران بکنیم لذا جنگ «احد» که بعد از جنگ

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۶، ص ۴۰؛ «فَقَالَ يَا أُمَّ إِسْحَاقَ لَا تُرَضِّعِي مِنْ ثَدْيٍ وَاحِدٍ وَارْضِعِي مِنْ كِلَيْهِمَا يَكُونُ أَحَدُهُمَا طَعَامًا وَالْآخَرُ شَرَابًا».

۲. بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۳۴۵؛ «وَوَضَعَتْ ثَدْيَهَا فِي فَمِهِ وَالتَّبِيُّ ص تَرَكَ ثَدْيَهَا الْأَيْسَرَ وَ...».

۳. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۱۱؛ «قَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ: وَحَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ، عَنْ أَبِيهِ عُبَادَ، قَالَ: تَاخَتْ قُرَيْشٌ عَلَيَّ قَتْلَاهُمْ، ثُمَّ قَالُوا: لَا تَفْعَلُوا فَيَبْلُغَ مُحَمَّدًا وَأَصْحَابَهُ، فَيَسْتَمْتُوا بِكُمْ وَلَا تَبْعَثُوا فِي شَرَاكُمُ حَتَّى تَسْتَأْنُوا بِهِمْ لَا يَأْرَبُ عَلَيْكُمُ مُحَمَّدٌ وَأَصْحَابُهُ فِي الْفِدَاءِ. قَالَ وَكَانَ الْأَسْوَدُ بْنُ الْمَطْلَبِ قَدْ أُصِيبَ لَهُ ثَلَاثَةٌ مِنْ وَلَدِهِ، زَمْعَةُ بْنُ الْأَسْوَدِ، وَعَقِيلُ بْنُ الْأَسْوَدِ، وَالْحَارِثُ بْنُ زَمْعَةَ، وَكَانَ يُحِبُّ أَنْ يُبَكِّيَ عَلَيَّ بَنِيهِ، فَبَيْنَمَا هُوَ كَذَلِكَ إِذْ سَمِعَ نَائِحَةً مِنَ اللَّيْلِ، فَقَالَ لِلْغُلَامِ لَهُ، وَقَدْ ذَهَبَ بَصَرُهُ: أَنْظِرْ هَلْ أَجَلَ النَّحْبِ، هَلْ بَكَتْ قُرَيْشٌ عَلَيَّ قَتْلَاهَا؟ لَعَلِّي أَبْكِي عَلَيَّ أَبِي حَكِيمَةَ، يَغْنِي زَمْعَةً، فَإِنَّ جَوْفِي قَدْ احْتَرَقَ قَالَ: فَلَمَّا رَجَعَ إِلَيْهِ الْغُلَامُ قَالَ: إِنَّمَا هِيَ امْرَأَةٌ تُبْكِي عَلَيَّ بَعِيرٍ لَهَا أَضْلُثُهُ».

«بدر» بود آن طور جبران کردند که حمزه سید الشهدا (سلام الله علیه) را شما شهید کردند اما برگردید و جگر در بیاورید!<sup>۱</sup> «وَإِنَّ أَكِلَةَ الْكَبَادِ» این تنها مربوط به خود حمزه (سلام الله علیه) نبود برای اینکه دارد «وَإِنَّ أَكِلَةَ الْكَبَادِ»<sup>۲</sup> حالا وجود مبارک حمزه شهرتی پیدا کرد اگر فقط یک نفر بودند در این زیارت «عاشورا» و مانند آن «اکباد» نمی گفتند «وَإِنَّ أَكِلَةَ الْكَبَادِ» نمی گفتند پس معلوم می شود که خیلی از جگرها را در آوردند و جویدند، این بر اثر همان خوی درندگی بود. آن عقده اگر بخواهد باز شود به این صورت در می آید لذا هم در جنگ «أحد» به زعم خودشان جبران کردند هم آن عقده را خالی کردند با جگر تراشی و جگر در آوردن، این خاصیت همان خصوصیت روانی است که گریه وقتی ممنوع شود و یک وقتی بخواهد طغیان کند همین طور سر در می آورد. به هر تقدیر این حکم بود که این طور انجام بدهند و اقل و اکثر هم داشت ﴿لَا تُضَارُّ وَالِدَةُ بَوْلِهَا وَلَا مَوْلُودُ لَهٗ بِوَلَدِهِ﴾.

آیات به طور کلی این بحثها را دارد اما در روایات البته فراوان مسئله خصوصیت شیر مادر و اینها را ذکر می کند. در تتمه بحث «رضاع» در کتاب شریف شرایع مرحوم محقق می فرماید: «و لو طلبت زیادة»<sup>۳</sup> اگر یک اجرت زائدی می خواهد این مادر، «كان للأب نزعها و تسليمه إلى غيرها» می تواند این کودک را از این مادر بگیرد به دایه دیگری بدهد حالا یا متبرّع است یا اجرت کمتری می گیرد. «و لو تبرعت أجنبية بإرضاعه فرضيت الأم بالتبرع فهي أحق به» «نعم»! اگر دایه ای متبرّعاً و بدون اجرت بخواهد شیر بدهد، مادر هم حاضر است بدون رضاع شیر بدهد مادر مقدم است، این حق عاطفی مقدم است؛ اما اگر مادر اجرت می خواهد ولی متبرّع رایگان است، پدر می تواند این کار را به متبرّعه بدهد. «و إن لم ترض فلأب تسليمه إلى المتبرعة» اگر مادر حاضر نشد که

۱. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۲۴: «قال أبو جعفر: و قد وقعت هند بنت عتبة - فيما حدثنا ابن حميد، قال: حدثنا سلمه، قال: حدثني محمد بن إسحاق، قال: حدثني صالح بن كيسان - و النسوة اللاتي معها يملن بالقتلي من اصحاب رسول الله ص، يجدن الاذان و الأنوف، حتى اتخذت هند من آذان الرجال و أنفهم خدما و قلائد، و أعطت خدما و قلائدها و قرطتها وحشيا، غلام جبير بن مطعم، و بقرت عن كبد حمزه».

۲. مصباح المتعبد، ج ۲، ص ۷۷۵.

۳. شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۸۹.



از حق خود بگذرد و گفت إلا و لابد من باید شیر بدهم، یک؛ و من حتماً اجرت می‌گیرم، دو؛ اینجا پدر می‌تواند این کودک را بدون رضایت مادر به متبرّعه بدهد تا آسیب نبیند.

آخرین فرعی که درباره مسئله «رضاع» ذکر کردند این است فرمود: «لو ادعی الأب وجود متبرّعة» یک وقت است که وجود متبرّع روشن است نزاعی در کار نیست مادر باید تمکین بکند، یک وقت است که برای مادر ثابت نشد که کسی متبرّع است و او هم حاضر نیست که کودک خود را در اختیار هر کسی قرار بدهد اگر نزاعی رخ داد پدر می‌گوید چون دایه رایگان است برای مادر ثابت نشد که دایه رایگانی باشد اینجا قول چه کسی مقدم است؟ «فالقول قول الأب» چرا؟ برای اینکه پدر در اینجا باید هزینه‌ای پردازد، اصل عدم وجوب است نمی‌داند این حق بر او واجب است یا نه! این مقدار مال بر او واجب است یا نه؟ اصل عدم وجوب این مال است بر او و چون اصل عدم وجوب این هزینه است هزینه زائد است بر او لذا می‌گوید که قول پدر مقدم است «فالقول قول الأب»، «لأنه يدفع عن نفسه وجوب الأجرة» اما به صرف همین اصل که به نفع اوست آیا محکمه باید حرف او را مقدم بدارد «مع اليمين» یا به بیّنه مادر هم باید گوش بدهد ایشان فرمود «علی تردد» که حرف نهایی را بحث «قضا» می‌زند که آیا اینجا قول پدر مقدم است «بالقول المطلق» حرف مادر را گوش نمی‌دهند؟ اینکه می‌گویند قول، قول أب است یعنی «مع اليمين» وگرنه مادر ادعایی دارد پدر هم بیّنه دارد مادر به هر حال باید سوگند یاد کند اگر می‌گویند قول منکر مقدم است یعنی «مع اليمين» و یمین کارساز است. ایشان می‌فرماید که این حرف نهایی را ما باید در کتاب «قضا» بگوییم فعلاً اینجا مردد هستیم. «و لو ادعی الأب وجود متبرّعة و أنكرت الأم فالقول قول الأب لأنه يدفع عن نفسه وجوب الأجرة» چون برگشت این نزاع به این است که آیا «يجب على الزوج الأجرة أم لا» اصل هم عدم

و جوب است لذا قول پدر موافق با اصل است مادر می شود منکر البته قول او با یمین مقدم است. تفصیل نهایی آن هم در باب «قضا» است.

بعد می فرماید: «و یستحب أن یرضع الصبی بلبن أمه فهو أفضل» مسئله افضل بودن حرف دیگری است. «هاهنا آمران»: یکی اینکه افضل طبیعی البته مادر است، غیر از مسئله اجرت که بحث آن الآن گذشت مسئله افضلیت در کار است اگر بانویی حالا یا سیده بود یا افضل هست یا تربیت کننده است یا اعلم است یا مانند آن و مادر او یک آدم اُمّی و عادی است، آن دایه که افضل است، اعلم است، سیادت دارد، او مقدم است. اگر مادرش با دایه های عادی سنجیده شود مادر مقدم است. پس «هاهنا آمران»: یکی در مسئله فضیلت و افضلیت و تساوی است این سه امر، آن مادر یکی از علل رجحان است، ممکن است دیگری ارجح باشد؛ یکی در مسئله اجرت و تبرّع است که گذشت که اگر دیگری متبرّع بود و مادر اجرت می خواست قول و حرف متبرّع مقدم است، حرفی در این نیست؛ اما اگر معیار افضلیت باشد مادر شیر بدهد «فی نفسه» این مطلب افضل است اما اگر دایه افضل بود، اتقی بود، ارجح بود، سید بود و مانند آن، او مقدم است. در روایت اینکه دارد شیر مادر با برکت است یعنی «لو خَلّی و نفسه» نه اینکه اگر با دایه برتری معارض بود او باز هم مقدم است، این طور نیست بلکه این «فی نفسه» است.

مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب شریف وسائل جلد ۲۱ صفحه ۴۵۲ باب ۶۸ روایت دوم از مرحوم کلینی نقل می کند که «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» که غالب این نصوص معتبر هست، فرمود: «قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا مِنْ لَبَنٍ رَضَعَ بِهِ الصَّبِيُّ أَكْثَرَ بَرَكَهٍ عَلَيْهِ مِنْ لَبَنِ أُمِّهِ»<sup>۱</sup> هیچ شیری به اندازه شیر مادر با برکت نیست، این «لو خَلّی

۱. الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۶، ص ۴۰.

و نفسه» است؛ اما اگر یک کسی افضل از این مادر بود از جهاتی، دلیل ندارد بر اینکه قول مادر «بالقول المطلق» مقدم باشد، یا مساوی است و یا آن دیگری مقدم است. بنابراین این افضلیت از این منظر است.

درباره اینکه حضانت به عهده کیست؟ البته بخش سوم است که آن را جداگانه ذکر می‌کنند و آیه ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ﴾ هم که بحث آن گذشت.

«فتحصل» که در مسئله «ولادت» دو بخش است: یک بخش این است که چگونه فرزند به پدر و مادر ملحق بشود که این بخش فقهی عمیقی بود که گذشت، یک بخش دیگر احکام ولادت است که این یک مقدار مستحب است منتها چون مبتلی به علمی آقایان است و مکرر از آقایان سؤال می‌کنند مسئله «عقیقه»، مسئله «رضاع»، مسئله «حضانت»، مخصوصاً مسئله «حضانت» که در قسمت «طلاق» مطرح است، این است که جداگانه بحث می‌شود و آن مسئله محل ابتلای علمی در مسئله «عقیقه» و مانند «عقیقه» است.

«و الحمد لله رب العالمین»